

شهید صادق پیروی



نام پدر	رضا
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۲/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۲۷
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید:

نسیم صبحدم بهار اردیبهشتی از ورای گنبد های مسجد شهر آبادان وزیدن گرفت وبا خود ندای اکبر اذان صبح را بر پهنای شهر خون مییچاند. پیرام بتاریخ ۱۷/۲/۴۵ یا بعرضه عالم خاک گذاشت وبروال اخلاقیات خانواده اش طریق حق پیمود از همان اوان کودکی دارای متانت ومناعت خاصی بود ساکت بود ومتفکر حرفها وجوابهای بموقع او را در خانواده شهره کرده بود جهش فکری شهید چنان بود که در کودکی آرزوی خلبانی داشت تا بگفته خودش اسرائیل را در کمک به مسلمین بمباران کند. مدتی از دوران کودکی در شهر فیروز آباد فارس گذارند سپس به برازجان جهت اقامت با خانواده عزیمت نمود. از ده سالگی نماز واز ۱۳ سالگی روزه را شروع وگاهی ترک نکرده تحصیلات ابتدایی را در دبستان شهید جاوید کازرونی (فرخی سابق) سپری کرد وپس بمدرسه شهید نواب صفوی جهت ادامه تحصیل وارد شد. با استعداد وهوش و ذکاوت سرشارش میان همکلاسیها این دوران ابتدایی وراهنمایی را با موفقیت گذارند و اواخر دوران راهنمایی برادر شهید مواجه با پیروزی انقلاب شد که با شناخت بهتر اسلام در دوران انقلاب او آبدیده کرد. با مطالعه ای که بروی شناخت گروهکها داشت مصرانه جهت سرکوبی آنها دمی غافل نبود تابستان ۵۹ به خرمشهر رفته در مسجد الزهرا مشغول به ایجاد نمایشگاه های افشاگرانه شد تا حدی که اعلامیه هائیکه منافقین شبانه لای دربهای منازل ومغازه ها می گذاشتند جمع آوری واز بین می برد. بعد از اتمام این تابستان به برازجان جهت ادامه تحصیل به دبیرستان طالقانی وراد شده وفعالیت اصلیش را در انجمن اسلامی دبیرستان شروع کرد. روزهای سخت مبارزه با منافقین را پشت سر گذاشت. فعالیت چشمگیر او در انجمن در سال دوم به عضویت شورای انجمن اسلامی انتخاب شد ودر بخش تبلیغات و تحقیقات وهمچنین سخنگوی انجمن اسلامی قبول مسئولیت گردوبا وجود رسالتی که نسبت بمسئولیتهای محوله داشت اما همیشه دانش آموز ممتاز کلاس بشمار می رفت. هیچ دبیری نبود که چه از جنبه اخلاقی وجنبه درسی از او راضی نباشد سال ۱۳۶۰ بدستور امام جهت تشکیل بسیج صادقانه بسیج شد ودر هسته مقاومتی از شاخه های بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برازجان که بعدها بنام پایگاه مقاومت فتح المبین نامیده شد فعالیت را آغاز کرد وبه عضویت شورای پایگاه مذکور در آمد. چون مسئول بخش تبلیغاتی بسیج هم بعهده گرفته بود همیشه ساعتها از نیمه شب گذشته در مسجد پایگاه مقاومت عاشقانه کارهای تبلیغاتی طرح ریزی می کرد ونیمه شب به خانه می رفت دلیل این کار ونخواستن در پایگاه مقاومت از ایشان سوال شد در جواب گفتند شاید خوابیدن من در پایگاه باعث شود که خوابیدن یکی از برادران در پایگاه با اشکال روبرو شود که صادقانه حاضر به ایجاد زحمت برای یکنفر از دوستانش نبود عاشق اسلام وامام بود ولحظه ای از خدمت به اسلام دریغ نمی کرد. ودر نماز شب متواضعانه به پیشگاه خالق استغفار می کرد. وجهت کمک به مستضعفین به او متوسل می شد. خود سازی او بحدی رسیده بود که حتی در ماه مبارک رمضان در گرمای شرجی زای جنوب آنگاه که خانواده زیر کولر بسر می بردند هوای لطیف کولر به زجر گرمای تابستان عوض نکرده خود را همانند دیگر مستضعفین جامعه در یک سطح قرار می داد آغاز سال تحصیلی ۶۱-۶۲ که شرایط مناسب جهت اعزام بجهت تحصیل را رها کرده واز طریق بسیج برازجان برای گذارندن آموزش نظامی به کازرون رفت. که با موفقیت در این دوره نظامی جهت جنگ به جبهه های جنوب اعزام شد در نامه ای که برای دوستان بسیجی در برازجان می فرستاد آنها را به وحدت ومبارزه بر علیه کفار والحاد جهانی سفارش می داد بالاخره لحظه موعود فرا رسید شتافتن بسوی دوست آراسته وسبکبال فارغ از بند مادیات ناگهان بی سیم بصدا درآمد یا زینب(س) وچه زیبا الکویی که دل هر رزمنده ای را بشور آورده برقلب دشمن یورش بردند وصادقانه با دلاوریها وایثارگریها بسیار در حمله محرم کربلای دیگر ساخت شجاعانه جنگید وپیش رفت تا اینکه یکی از تپه هائیکه مدتها در اشغال بعثیون عذاق بود رسیده مستقر ودر حالیکه بزانو نشسته خاکهای سنگر جدید را بیرون می رخت بتاریخ ۲۰/۸/۶۱ گلوله ای به پیشانی اصابت کرد واز سر پیاله ای خون بیای درخت تنومند اسلام ریخت که بلافاصله به پشت جبهه منتقل شد و به اصفهان جهت مداوا اعزام شد. اما دیگر هیچ وقت لب بسخن نگشود وپس از مدت ۷ روز بیهوشی بتاریخ ۲۷/۸/۶۱ مطابق با دوم صفر ۱۴۰۳ به معشوق خود لقا پیوست. یادش گرامی وراهش پر رهرو باد.

وصیت نامه

برادرانم در حالتی این گفتار را برشته تحریر در می آورم که در سجده گاه نشسته ام و خود را مرتبط با خداوند متعال یافته ام روزی چند است که در کار این دنیا حیرانم و از خدا طلب مرگ در راهش می کنم. اللهم الرزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک .

برادران عزیزم بخود آئید در خودتفکر کنید که آسان می توانید خدایتان را بشناسید من کسی نیستم که وصیتی به شما داشته باشم ولی خواهش دارم که از این حالت خود را نجات دهید و به رفقا و دوستان شهیدتان فکر کنید که آنها خدایی بودند رفتند و ما شیطانی ماندیم. در این مدت ارتباط با شما علاقه خاصی نسبت به شما پیدا کردم و علاقمند بودم که بتوانم محیط خود را در راه اسلام هر چه بیشتر پیش ببریم. افسوس که مرگ مهلت نداد، نه افسوس چرا؟ آیا رهایی از بند مادیات این دنیای فانی افسوس دارد؟ نه، نه فقط افسوس بخاطر اینکه نتوانستیم خود و نقش اسلام را آنچنان که باید و شاید بشناسیم. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار ..

والعصر، ان الانسان لفي خسر، الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر.

صادق پیروی

خاطرات

خاطره ای از مادر شهید صادق پیروی:
با احترام و سلام:

شهید صادق پیروی در سال ۱۳۴۵ در آبادان متولد شدند و در سه سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفت به طوری که روزنامه میخواند. نامبرده استعداد قایل توجهی داشت به طوری که هر سال از آموزش پرورش تقدیر نامه دریافت میکرد. در سن ده سالگی نماز خواندن را شروع کرد و سیزده ساله بودند که با شهید بهروز مرادی که مسئول تبلیغات خرمشهر بود فعالیت خود را آغاز کرد. و شب ها به خطاطی کوچه و خیابانها خرمشهر میپرداخت. با شروع جنگ به برازجان برگشتیم. در بسیج فتح المبین با دوستانش اوامر امام را اطاعت میکردند.

خاطره خوبی که از ایشان دارم این است که در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان که شب قدر بود می خواست به مسجد برود به من گفت امشب شب قدر است خود و پدر امشب را بیدار بمانید که امام زمان امشب میتواند سرنوشت انسان را رقم بزند.

خاطره ی دیگری که از ایشان دارم در مورد رفتن ایشان به جبهه بود. از ایشان خواستم که به جبهه نرود و به درسش ادامه بدهد. در جوابم گفته: حضرت امام دستور داده است که ما دانش آموزان در صورتیکه توان رزمی داریم واجب کفائی است به جبهه اعزام شویم. و اگر قرار است عمرم تمام شود در همین جا هم از بین این دنیا خواهم رفت. ایشان در سال ۱۳۶۱ در عین خوش به درجه رفیع شهادت نائل شدند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران